

مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهل و ششم، شماره پیاپی ۹۹
زمستان ۱۳۹۳، ص ۱۱۵ - ۹۱

گونه‌شناسی تقریر در فقه مذاهب*

عطیه علیزاده نوری

دانشجوی کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد

Email: atiyalizadeh4@gmail.com

دکتر حسین ناصری مقدم

دانشیار دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد

Email: Naseri1962@ferdowsi.um.ac.ir

دکتر علیرضا عابدی سرآسیا

استادیار دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد

Email: a-abedi@um.ac.ir

چکیده

تقریر معصوم(ع) به مثابه‌ی یکی از اقسام سه‌گانه‌ی سنت، آن است که رفتاری در حضور ایشان انجام شود، و با وجود امکان ردع از سوی ایشان، موضعی اتخاذ شود که حاکی از رضایت است. مسائل مختلفی در باب تقریر معصوم(ع) مورد عنایت است؛ یکی از آنها، گونه‌شناسی تقریر است که بدان پرداخته نشده است. نوشته حاضر به منظور تبیین مراتب تقریر، بررسی درجات دلالتی و مصداق‌یابی انواع آن در محدوده فقه مذاهب خمس، تدوین یافته است که در ذیل هشت عنوان، گونه‌های شناسایی شده‌ی سنت تقریری گردآوری شده و به نقد و بررسی مصداق آن پرداخته می‌شود. گونه‌های تقریر عبارتند از: ۱- تصدیق قول یا فعل، ۲- مدح و ثنای فاعل، ۳- مشارکت معصوم(ع) در عمل، ۴- امر کردن به لوازم قول یا فعل، ۵- رضایت به نتایج حاصل از فعل، ۶- سکوت همراه با تبسم/ خنده ۷- بازگرددن کلام، بدون تصدیق یا تکذیب آن، ۸- صرف سکوت.

کلیدواژه‌ها: تقریر، سکوت، سنت، معصوم، فقه، عدم ردع.

مقدمه

هر فردی، اندک آشنایی با فقه اسلامی داشته باشد، تصدیق خواهد کرد که قسمت اعظم فقه، بر اساس سنت و روایات حاکی از سنت، شکل گرفته است. بنابراین شناخت ابعاد سنت و گونه‌های آن، تأثیر به‌سزایی در فرآیند استنباط احکام شرعی، به جای خواهد گذاشت. سنت حضرات معصوم(ع) خود به سه نوع تقسیم می‌شود که عبارتند از: سنت قولی که مجموعه‌ی سخنان و احادیث صادر از ایشان است؛ سنت فعلی که در بردارنده‌ی اعمال و افعال آن‌ها می‌باشد و سنت تقریری که شامل مواردی است که ایشان در برابر قول، فعل و یا عقیده‌ی مخاطب خود سکوت می‌فرمودند و این سکوت کاشف از رضایت ایشان از عمل فرد مذکور و دال بر جواز و صحت آن عمل است.

تقریر به عنوان یکی از انواع سنت در عرض قول و فعل معصوم(ع) از حجیت برخوردار بوده و به عنوان یکی از ادله استنباط در باب اجتهاد، به‌شمار می‌رود. شاید با نگاهی سطحی به بحث تقریر در ابتدا چنان به نظر رسد که تقریر مترادف با سکوت و صرفاً دارای یک نوع است. اما با بررسی عمیق‌تر موضوع، درمی‌یابیم که رابطه‌ی بین سکوت و تقریر، عموم خصوص من وجه بوده و تصور تساوی بین این دو مفهوم، صحیح نمی‌باشد.

تعریف تقریر

«تقریر، مصدر قرر به معنی ثابت کردن و مستحکم نمودن است. از جمله معانی این واژه، بیان، تأکید، موافقت و رضایت نسبت به آنچه از دیگری صادر شده، می‌باشد.» (مرکز معجم فقهی، ۷۸۷؛ فتح الله، ۱۲۱)

معنای اصطلاحی تقریر تفاوتی با معنای لغوی آن ندارد و در حقیقت، یکی از مصادیق آن به‌شمار می‌رود.

به‌طور کلی در مورد تقریر می‌توان به دو دسته از تعاریف اشاره کرد:

۱- تعریف تقریر به سکوت:

«مقصود از تقریر معصوم(ع)، آن است که کسی در حضور وی کاری انجام دهد و معصوم(ع) با آن که به آن کار توجه دارد و از آن آگاه است، نسبت به آن سکوت نماید مشروط به این که معصوم(ع) در شرایطی باشد که اگر فعل آن شخص خطا بود، بتواند وی را متنبه

نموده و خطایش را متذکر گردد. سکوت کردن معصوم (ع) از بازداشتن فاعل یا از بیان چیزی درباره موضوع تصحیح آن، تقریر یا اقرار بر آن یا امضای آن نامیده می‌شود. (محمد رضا مظفر، ۶۱/۲-۶۲ و نیز ر.ک: میرزای قمی، ۴۹۵)

البته همان گونه که اشاره خواهد شد، تعریف تقریر به سکوت، تعریف به اخص است و تقریر صرفاً با سکوت انجام نمی‌پذیرد. درست تر آن است که به جای عبارت «نسبت به آن سکوت نماید» گفته شود: «نسبت به آن موضعی اتخاذ کند که نشان از رضایت ایشان باشد» خواه با سکوت خواه با غیر آن.

۲- تعریف تقریر به عدم ردع:

«تقریر عبارت است از این که معصوم از اعتقاد شخص یا جماعتی یا از انجام فعل توسط ایشان یا از جریان سیره آن‌ها بر عملی، آگاهی یابد (و در عین حال) عملشان را انکار ننموده و ایشان را از آن (عقیده یا عمل یا سیره) منع نفرماید.» (مشکینی، ۱۴۲)

این تعریف گرچه نسبت به تعریف قبل، از عمومیت بیشتری برخوردار است اما باید اذعان داشت که هر عدم ردعی، دال بر تقریر نبوده و مشخصه اصلی تقریر یعنی نشانه رضایت بودن نیز باید در آن لحاظ شود.

معیار تمایز تقریر از قول و فعل

گرچه در اغلب موارد، تقریر، با سکوت معصوم در مواجهه با یک رفتار و در برابر قول و فعل و عقیده، تحقق می‌یابد؛ اما تصور تحقق تقریر با قول و فعل نیز خالی از وجه نیست. از طرفی تقسیم سنت به سه قسم نیز موجه به نظر می‌رسد چرا که در تقریر حتی اگر با قول یا فعل تحقق یابد، اما بیان حکم به صورت مستقیم نبوده، بلکه به واسطه‌ی کاری که دلالت بر تأیید می‌کند (اعم از قول و فعل و سکوت)، تحقق می‌یابد.

تا کنون برای تشخیص سنت قولی و فعلی از تقریری معیاری مشاهده نشده است اما شاید بتوان گفت: در حقیقت در سنت قولی و فعلی، عبارات حاکیه به طور مطابقی یا تضمینی دلالت بر حکم شرعی دارند اما در سنت تقریری، حکم شرعی، مدلول مطابقی یا تضمینی عبارت نیست و این مدلول به طور مستقیم یا غیر مستقیم حاکی از تأیید و امضاست اما این امضا به

دلالت التزامی، حکم شرعی را نشان می‌دهد.^۱

تذکر: مفاهیم نیز که مدلول التزامی کلام محسوب می‌شوند در ضمن سنت قولی جای می‌گیرند و تفاوت آن‌ها با سنت تقریری آن است که در مفاهیم، مدلول مطابقی کلام نیز حکم شرعی است بر عکس سنت تقریری که تنها مدلول التزامی آن حکم شرعی است.

تقریر و فعل

عده‌ای معتقدند که سنت بر دو قسم قولی و فعلی بوده و تقریر را نیز در زمره فعل معصوم (ع) به شمار می‌آورند. به عبارت دیگر، تقریر را قسیم فعل ندانسته بلکه فعل را مقسم تقریر قرار داده‌اند:

«تقریر، چیزی جز "ترک رد فعل غیر" از سوی معصوم نیست، پس اقرار نوعی ترک است و همان‌گونه که ترک، جزء فعل قلمداد شده است تقریر نیز باید جزئی از سنت فعلی انگاشته شود و نباید آن را در عرض فعل، نوع مستقلی از سنت به شمار آورد؛ از این رو تقسیم سنت به سه قسم قول و فعل و تقریر چندان موجه نمی‌نماید.» (رشاد، ۱۸)

این گروه از افراد، سنت را چنین تعریف کرده‌اند: «آنچه از قول یا فعل از معصوم صادر شده است.» (سبکی، ۲/۲۶۳؛ العطار، ۴/۱۴۴)

برخی از اصولیان نیز در تعریف سنت، به افعال معصوم اکتفا نموده‌اند؛ چرا که ایشان قول را نیز نوعی فعل به شمار آورده‌اند. (ابن امیر الحاج، ۲/۲۲۳)

البته این تعاریف به دلیل عدم جامعیت، خالی از اشکال نبوده و مورد اعتراض واقع شده‌اند. (ابن قطلوبغا، شرح مختصر المنار، ۱۲۰ به نقل از راشد، ۴۶)

باید متذکر شد که حتی آن‌هایی که تقریر را به لحاظ جوارحی فعل می‌دانند، سنت را بر سه قسم دانسته و تقریر را قسیم فعل قرار می‌دهند و این دو با هم منافاتی ندارند؛ زیرا ماهیت تقریر با فعل مصطلح، متفاوت است چرا که تقریر، فعلی است که با مدلول التزامی، بر بیان حکم شرعی دلالت می‌کند؛ بر خلاف فعل اصطلاحی که مدلول مطابقی و یا تضمینی آن، بیان حکم شرعی است.

۱- غیر مستقیم، یعنی دلالت مطابقی آن، تأیید نبوده بلکه مسأله‌ای غیر شرعی است که دلالت التزامی اول آن تأیید و دلالت التزامی ثانوی، بیان حکم است. مثلاً کسی که با نیزه وارد مسجد شده و معصوم به او می‌فرماید: «مواظب سر نیزه‌ات باش.» در این جا مدلول مطابقی نه حکم شرعی است و نه تأیید بلکه بیان امری غیر شرعی است؛ اما دلالت التزامی بر تأیید و در نهایت بر جواز آوردن نیزه به مسجد دارد. البته ممکن است در این مثال معصوم در مقام بیان حکم جواز ادخال سلاح به مسجد نبوده و فقط حفظ جان نماز گزاران مورد عنایت ایشان بوده باشد که در این صورت دال بر تقریر نخواهد بود.

تقریر و قول

گاهی تقریر با سکوت صورت نمی‌گیرد و معصوم با بیان عبارتی، رضایت خود را ابراز می‌نماید؛ برای نمونه، در مواردی، از معصوم (ع) راجع به حکم مسأله‌ای سؤال می‌شود و ایشان بدون تعرض به اصل مورد سؤال پاسخی بیان می‌فرمایند که دال بر موافقت حضرت با آن است. مثلاً از معصوم راجع به خواندن نماز نافله بر روی چهارپا در سفر سؤال می‌کنند و حضرت در پاسخ می‌فرمایند: "اشکالی ندارد". حال این که آیا بیان حکم به این صورت در ذیل سنت قولی می‌گنجد یا سنت تقریری، محل تأمل است. در این مورد دو وجه جایز است: از طرفی ظاهر امر، بیان گر سنت قولی است؛ چون هر پاسخی خود سؤال را نیز در تقدیر دارد؛ توضیح مطلب آن که به هر سؤال به دو شیوه می‌توان پاسخ داد: یک جواب کوتاه و یک جواب بلند و در حقیقت این گونه مصادیق در زمره پاسخ کوتاه به پرسش فرد سؤال کننده محسوب شده و در ضمن خود مورد سؤال را نیز در تقدیر دارد؛ مثلاً در مثال بالا می‌توان پاسخ حضرت را چنین بسط داد که خواندن نماز نافله بر روی چهارپا در سفر اشکالی ندارد؛ با این حساب چنین مواردی در ذیل سنت قولی جای دارند؛ و از طرف دیگر به دلیل بیان نشدن حکم در کلام حضرت و این که کلام ایشان صرفاً دلالت بر تأیید می‌نماید، باید کلام ایشان را تقریر محسوب کنیم.

اما در مواردی که تأیید، با عبارات تحسین آمیز صورت می‌گیرد، مطلب واضح بوده و بدون شک، باید آن را در زمره تقریر به حساب آورد؛ و از این رو گریزی از این مطلب نیست که تقریر صرفاً با سکوت محقق نمی‌شود؛ به طور نمونه امام صادق (ع) به فردی که از خوردن ذبیحه‌ی یهود و نصاری امتناع نموده بود، فرمودند: "آفرین بر تو". در این مورد از آنجا که مدلول مطابقی کلام، حکم شرعی نیست، نمی‌توان آن را در شمار سنت قولی حساب کرد و چون مدلول مطابقی آن تأیید و امضا، و مدلول التزامی آن، حکم شرعی است در زمره سنت تقریری محسوب می‌شود.

اما به طور کلی می‌توان گفت در زمینه امکان تحقق تقریر با قول سه وجه قابل استخراج است:

أ) تقریر صرفاً با سکوت تحقق یافته و بین تقریر و قول تضاد وجود داشته و تصور تقریر قولی، محال است.

ب) تقریر معنای مشخصی داشته و آن عبارت است از اتخاذ موضعی ناشی از رضایت

معصوم نسبت به مَقْرَبه که با دلالت مطابقی یا تضمینی دال بر تأیید است؛ خواه با صرف سکوت تحقق یابد خواه با قول یا فعل.

ج) تقریر با قول نیز محقق می‌شود اما هر قولی که حتی نشانه‌ی رضایت نیز باشد، تقریر به شمار نمی‌رود. به عبارت دیگر باید تفصیل قائل شد بین این‌که اگر قول رضایتمندانه‌ی معصوم در قالب پاسخ به سؤال پرسش کننده باشد، در زمره سنت قولی و اگر ابتدائاً و به عنوان عکس‌العمل در برابر قول و فعل و اعتقاد فرد مخاطب باشد، سنت تقریری به شمار می‌آید. به طور نمونه تعابیری مانند "لا بأس به"، "لیس به بأس" و "لا" در جواب سائل، تقریر به شمار نمی‌روند؛ اما تعابیری مانند "احسنت"، "صدقّت" که از معصوم در برابر قول یا فعلی صادر شود، جزء سنت تقریری محسوب می‌شوند.

انواع سکوت

سکوت یعنی «ترك كلام با وجود قدرت بر سخن گفتن» (جوهری، ۱/ ۲۵۶؛ فتح الله، ۲۳۱) با توجه به این‌که هر سکوتی لزوماً دلالت بر تقریر و تأیید ندارد، این پرسش مطرح می‌شود که چگونه می‌توان از سکوت، تأیید و امضا را برداشت نمود و نیز در مواردی که شک داشته باشیم اصل را چگونه باید ترسیم کنیم. آیا می‌توان گفت: اصل آن است که سکوت، نشانه‌ی رضایت باشد؟

این نکته را نیز متذکر می‌شویم که در این بحث، مقصود ما، سکوت معصوم است و از این رو سکوت افراد غیر معصوم را مورد بحث قرار نمی‌دهیم.

ادعا این است که سکوت دلالت بر رضایت دارد مگر این‌که خلاف آن ثابت شود. برای تبیین این قاعده، لازم است تا ابتدا انواع سکوت از جهت دلالت بر رضایت و عدم آن را بررسی نماییم. از این جهت می‌توان چندین نوع سکوت را برشمرد:

سکوت به جهت عدم وجود حکم یا انتظار وحی (زرکشی، ۳/ ۲۷۶)

بر خلاف عقیده قائلان به تصویب اشعری، که وقایع را خالی از حکم می‌دانند، عدلیه معتقد به وجود حکم برای هر مسأله بوده و طبق نظر ایشان خلوّ واقع از حکم ممتنع است؛ (تونلی، ۱۷۹-۱۸۰؛ استر آبادی، ۳۴۷؛ رازی اصفهانی، ۵۴۶؛ انصاری، ۱۴۵/۲؛ عراقی، ۲۳۰/۴) اما انتظار وحی را تنها در مورد پیامبر(ص) می‌توان مطرح نمود؛ ولی به نظر می‌رسد در تمام مواردی که پیامبر(ص) چنین سکوتی داشته‌اند به طور صریح اعلام می‌کرده‌اند که سکوت

ایشان به جهت نیامدن وحی است؛ یا دست کم شواهدی وجود دارد که نشان از عدم وحی است؛ (مثل نگاه‌های انتظارآمیز به سوی آسمان)^۲ و در غیر این صورت نمی‌توان سکوت را حمل بر عدم وحی نمود. اگر نتوان این فرضیه را اثبات کرد، به نظر می‌رسد در مورد پیامبر(ص) نمی‌توان سکوتی را دال بر رضا دانست مگر آن‌که این مطلب با دلیل دیگری اثبات گردد. البته این تردید در مورد سکوت سایر معصومان(ع) از این جهت مطرح نیست.

سکوت به جهت احترام به گوینده

یکی از آداب اسلامی، گوش دادن به سخن مخاطب است و پیامبر(ص) نیز این ویژگی را در حد بارزی داشته است به گونه‌ای که ایشان را متهم به اُذن بودن کرده‌اند.^۳ (طباطبایی، ۹/۳۱۴؛ طبرسی، ۵/۶۹) در نتیجه این احتمال مطرح است که سکوت ایشان در برابر اظهار یک سخن باطل، نه به جهت رضایت بلکه به جهت احترام به گوینده باشد.

اما این مطلب درست نیست؛ چرا که احترام شخص تا جایی است که سخن باطلی را مطرح نکرده باشد؛ ولی اگر سکوت معصوم در برابر افراد، منجر به وقوع فعل حرامی توسط فرد مخاطب گردد، وظیفه حضرت، ابراز انکار است تا با سکوت ناشی از رضایت، خلط نگردد.

سکوت به جهت عقوبت یا نهی از منکر

اگرچه نهی از منکر با سکوت جایز است، اما اگر این سکوت، منجر به تقویت باطلی گردد خود، مصداق منکر است که معصوم مرتکب آن نمی‌شود؛ بنابراین در این موارد سکوت جایز نیست مگر این‌که همراه با نشانه‌های واضحی باشد که دال بر نارضایتی و ناخرسندی معصوم است که در این صورت، از محل بحث خارج است؛ زیرا محل بحث سکوتی است که همراه با قراین نباشد. در هر صورت اگر سکوت منجر به تقویت باطل گردد، نهی از منکر یا عقوبت باید به شکل دیگری صورت یابد.

سکوت به جهت صبر و برای کنترل خشم و عصبانیت

این مورد نیز مثل مورد قبلی است؛ و سکوت به جهت خشم معمولاً همراه با قراین واضحی بوده و خود را نشان می‌دهد؛ از این رو از محل بحث خارج است؛ اما اگر حقیقتاً این سکوت همراه با علایم خشم و ناراحتی نباشد و برای مخاطب معلوم نگردد که از روی

۲- «قَدْ تَرَى تَقَلُّبًا وَجْهَكَ فِي السَّمَاءِ» (بقره/۱۴۴).

۳- «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذِنُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أذَّنَهُ» (توبه/۶۱).

رضایت است یا خشم، بر معصوم است که حکم را بیان نموده و از سکوت اجتناب ورزد چرا که منجر به تقویت باطل می‌گردد.

سکوت به جهت تقیه

این مورد اولاً در مورد پیامبر(ص) مطرح نمی‌شود؛ چرا که تقیه بر پیامبر(ص) جایز نیست. (علم الهدی، ۴/۱۰۵-۱۰۶؛ شهید ثانی، ۱۸۹) در مورد معصومان(ع) نیز اصل عدم تقیه وجود دارد و موارد مشکوک حمل بر عدم تقیه می‌شود. (انصاری، ۱/۶۰۲)

سکوت به جهت استهزاء، بی‌توجهی، پریشانی، و سایر رذایل اخلاقی

این احتمال در مورد معصوم به جهت برخورداری از عصمت کلاً منتفی است.

سکوت به جهت رضایت

تنها موردی که باقی می‌ماند این احتمال است که سکوت به جهت رضایت باشد و سایر احتمالات یا کلاً منتفی می‌باشند و یا مرجوح و ضعیفند و عقلاً در حالت عادی به احتمالات مرجوح اهمیت نمی‌دهند و به خاطر آن‌ها دست از احتمالات قوی بر نمی‌دارند. بنابراین می‌توان گفت در مواردی که سکوت معصوم همراه با شواهد و قراینی دال بر رضایت یا عدم رضایت نیست، اصل آن است که دال بر رضایت باشد مگر خلاف آن ثابت گردد.

می‌توان این اصل را مؤید به ظاهر حال و طبیعت افراد نیز دانست چرا که طبیعت انسان، آن است که در برابر اموری که نسبت بدان ناخوشایند است، واکنش نشان دهد و حتی گاهی این واکنش‌ها غیر ارادی و ناآگاهانه هستند (نظیر تغییر رنگ چهره و...) و از این رو اگر سکوت، همراه با علایم نارضایتی نباشد، حمل بر مرضی بودن می‌گردد.

اشکال: ممکن است این پرسش مطرح شود که مطلب فوق با قاعده‌ی فقهی «لاینسب لساکت قول» در تناقض است. بر اساس این قاعده شارع حکیم، احکام را فقط بر افعال و اقوال معلق نموده و بر سکوت، حکمی مترتب نمی‌کند؛ در نتیجه نسبت دادن کلام به شخصی که سکوت نموده و سخنی بیان نکرده، صحیح نمی‌باشد؛ جز آنچه خود این قاعده استثنا نموده و در مواردی انتساب قول به فرد ساکت را جایز دانسته و آن موقعی است که فرد در مقام قبول یا ردّ چیزی است؛ مادامی که در موقعیتی که باید سخن بگوید، سکوت نماید، این سکوت دلالت بر موافقت می‌کند. (ابن حجر عسقلانی، ۲۷۲/۱۳؛ غزالی، ۴۱۵)

طبق نظر قائلان به این قاعده، سکوت به طور یقینی نمی‌تواند دلیل بر رضایت باشد؛ چرا که رضایت حاصل از سکوت، یکی از دو احتمال بوده و احتمال خلاف نیز در آن وجود دارد.

مثلاً ممکن است که سکوت به دلیل آشفتگی فکر، بی‌توجهی، استهزاء، تعجب، انکار یا دلایل دیگری باشد.

پاسخ: این قاعده به فرض پذیرش مخصوص مواردی است که متکلم در صدد بیان نبوده و نیازی به بیان وی نباشد اما در مواردی که بیان شارع مورد نیاز بوده و عدم بیان، منجر به کتمان حکم الهی یا تغییر آن شود، این قاعده صحیح نمی‌باشد. در این مورد، قاعده دیگری مطرح است با این عنوان که «السکوت فی معرض الحاجة، بیان» (زحیلی، ۱/ ۱۶۲)؛ با این توضیح که به حکم عقل، تأخر بیان از وقت حاجت، قبیح است؛ زیرا موجب فوت مصلحتی از مصالح می‌شود؛ بنابراین هر گاه شخص عاقلی در مقام بیان، سکوت کند، این سکوت را نوعی بیان تلقی کرده و حجّت دانسته‌اند؛ از آنجا که قانون‌گذار نیز در سمت وضع قانون، مرتکب قبیح نمی‌شود، ناگزیر باید برای سکوت او معنای متناسب با مقام در نظر گرفت.

این مسأله در اصول فقه نیز در بحث اطلاق مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ زیرا در بحث مقدمات حکمت گفته می‌شود که اگر متکلم در صدد بیان نباشد، نمی‌توان از سکوت و قید نزدن وی اطلاق برداشت کرد؛ ولی اگر در صدد بیان باشد، سکوت وی دلالت بر اطلاق می‌نماید. (روحانی، ۳/ ۱۴۵؛ خمینی، ۷۱؛ حسینی فیروز آبادی، ۳۷۵)

آنچه که در اینجا اهمیت می‌یابد، این است که سکوت معصوم وقتی حاکی از رضایت ایشان باشد دلالت بر حکم شرعی می‌کند و از این روست که تقریر در شمار منابع احکام شمرده می‌شود. در استدلال به این که چگونه عدم ردع و رضایت معصوم دلالت بر حکم شرعی می‌کند می‌توان مبانی مختلفی را ذکر کرد که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

و جوب امر به معروف و نهی از منکر (اصفهانی، ۳۱۵؛ میرزای قمی، ۴۹۵؛ مظفر، ۷۰/۳)، لزوم ارشاد جاهل و تنبیه برخطا (اصفهانی، ۳۱۵؛ مظفر، ۷۰/۳)، حرمت بدعت و تشریح (اصفهانی، ۳۱۵)، وجوب تبلیغ شریعت (محاسن، ۷۴)، وجوب بیان (ایوان کیفی، ۵۸۷/۳)، عدم جواز تأخیر بیان از وقت حاجت (محاسن، ۸۰-۸۴)، حرمت تعاون بر گناه (میرزای قمی، ۴۹۵)، حرمت افترا بر خداوند، عدم جواز نقض غرض، حرمت رضایت به فعل حرام، عدم جواز تحریم حلال و تحلیل حرام (دردیر، ۲/ ۲۱۲)، حرمت اغرای به جهل، حرمت اضلال، حرمت کتمان حق و وجوب اظهار حق.

رابطه تقریر با سکوت

برخی از اهل سنت در بیان تفاوت تقریر با سکوت به چند نکته اشاره کرده‌اند که به

بررسی آن‌ها می‌پردازیم:

۱. «بیان» به مجرد تقریر حاصل می‌شود ولی ابتداءً به وسیله سکوت تحقق نمی‌یابد؛ زیرا ممکن است دلایل دیگری نیز برای سکوت وجود داشته باشد؛ از قبیل انتظار نزول وحی در مواردی که در مسأله‌ای حکمی وجود ندارد.» (راشد، ۶۵)

برخی نیز در این زمینه اظهار داشته‌اند که:

«از تقریر، حکم تکلیفی اباحه قابل استخراج است در حالی که از سکوت در برابر سؤال حکمی حاصل نمی‌شود؛ زیرا سکوت بر عدم وجود حکم دلالت دارد چرا که سؤال یا از آن چیزی است که واقع شده و یا از آن موردی است که تحقق نیافته و سؤال کننده منتظر حکم آن قضیه است و از سکوت در برابر سؤال وی، عدم حکم فهمیده می‌شود، بنابراین متوقف، باقی می‌ماند؛ به خلاف کسی که قصد انجام کاری را دارد که معتقد به مباح بودنش است، اینجا، سکوت، مفید اباحه است. (سبکی، ۲/ ۱۸۲-۱۸۳)

مثال: «مرثد بن ابی مرثد فردی بود که اُسرا را از مکه به مدینه می‌برد. وی دوستی به نام عناق داشت. نزد پیامبر (ص) رفت و از ایشان پرسید: آیا با عناق ازدواج کنم؟ حضرت از پاسخ دادن امتناع ورزیدند و چیزی نگفتند تا این‌که آیه ﴿الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾^۴ نازل شد. پس این آیه را برای من خواندند و فرمودند: با وی ازدواج نکن.» (ابو داود، ۱/ ۴۵۵)

اما این سخن اخیر قابل نقد به نظر می‌رسد:

سکوت گاهی شرایط تقریر را داراست و از این جهت هیچ تفاوتی با تقریر نمی‌کند و خود نوعی از آن محسوب می‌شود و از این رو حتی سکوت در برابر سؤال نیز می‌تواند دال بر حکم شرعی باشد مثل کسی که از معصوم می‌پرسد که آیا من می‌توانم در ماه رمضان به مسافرت بروم تا روزه نگیرم و حضرت در برابر وی سکوتی می‌کنند که دال بر رضایت باشد.

اما سکوت بما هو سکوت یعنی سکوتی که شرایط تقریر را نداشته باشد؛ ظاهراً دلالت بر هیچ حکمی ندارد اما این نیز بدان معنا نیست که در واقع، هیچ حکمی وجود نداشته باشد چرا که این مستلزم خلوه واقع، از حکم است که قبلاً بطلان آن اثبات شد.

از طرفی، از تقریر، صرفاً حکم اباحه استفاده نمی‌شود بلکه تمامی احکام تکلیفی و وضعی

۴- آنکار و واضح کردن معنی برای مخاطب به صورت مفصل، از آنچه بدان پوشانده شده و به خاطر آن مشتبه گشته است. (جصاص، ۶/۲، سرخسی، ۲/ ۲۶)

۵- «مرد زناکار جز با زن زناکار یا مشرک ازدواج نمی‌کند و زن زناکار را، جز مرد زناکار یا مشرک، به ازدواج خود در نمی‌آورد و این کار بر مؤمنان حرام شده است.» (نور، ۳/ ۲۷)

قابل برداشت است. مثلاً ممکن است فردی در محضر معصوم فعلی را حرام شمرده و از آن اجتناب نماید و حضرت وی را بر این ترك فعل حرام تقریر نمایند و یا معامله‌ای صورت گیرد و حضرت از آن مطلع گردند و فاعل را به صحت آن معامله آگاه گردانند.

۲. «حجیت تقریر، تنها به خاطر سکوت در برابر انکار نیست بلکه علاوه بر آن، چیزی که رضایت به امر مورد تقریر واقع شده، شاملش می‌شود نیز در حجیت آن مؤثر است؛ زیرا هر سکوتی تقریر نیست و فقط سکوتی که محفوف به قراین حالیه باشد دال بر اقرار خواهد بود.» (محاسن، ۱۹۳)

۳. سکوت اعم از رضایت بوده اما هر تقریری نشانه رضایت است.

با توجه به نکاتی که قبلاً اشاره شد مبنی بر این که تقریر گاهی با سکوت صورت می‌گیرد و گاهی با غیر آن؛ و نیز این نکته که سکوت گاهی نشانه رضایت نمی‌باشد، می‌توان گفت: رابطه تقریر با سکوت عموم خصوص من وجه است؛ یعنی هر سکوتی الزاماً تقریر نبوده و هر تقریری صرفاً به شیوه سکوت نیست. گاهی سکوت، همراه با قرآینی حتی می‌تواند دال بر عدم رضایت نیز باشد؛ مانند جایی که فرد تحت شرایط خاصی تقیه می‌کند و در واقع رضایتی به عمل صورت گرفته ندارد و یا سکوت به همراه علاماتی مثل خشم و ناراحتی و...؛ و تقریر هم به صور دیگری غیر از سکوت نیز متصور است؛ مانند تحسین و تصدیق فاعل یا تبسم و خنده در برابر عمل وی. سکوت تقریری وجه مشترک این دو و سکوت دال بر خشم یا تقیه و نیز تقریر قولی وجه افتراق آنها می‌باشد.

گونه‌های تقریر معصوم (ع)

پس از بیان مبادی بحث، اینک به بُن‌مایه اصلی مقاله یعنی گونه‌های تقریر می‌پردازیم؛ آنچه در این قسمت مطرح می‌شود حاصل استقصای نسبی منابع حدیثی، تاریخی و فقهی فریقین به ویژه برخی از نوشته‌های موجود در این زمینه است^۶ که بر اساس آن، گونه‌ها و انواع اظهار تقریر از سوی معصومان (ع) گردآوری شده است. البته فقیهان به برخی از موارد مذکور، استناد کرده‌اند، اما معمولاً در این استنادها گونه‌های مختلف تقریر تبیین نشده‌اند و نویسندگان با شناخت خود نسبت به گونه‌های مختلف، آن‌ها را ذیل هر دسته جای داده‌اند. طبیعی است که

۶- راشد، ایاد محمد، تقریرات الرسول صلی‌الله علیه و سلم و دلالتها علی الاحکام؛ محاسن حسن الفضل، عبدالله، دراسات اصولیة فی السنة التقریریة؛ اشقر، محمد سلیمان، افعال الرسول صلی‌الله علیه و سلم و دلالتها علی الاحکام الشرعیة؛ ابو عمشه، مقید محمد؛ افعال الرسول و تقریراته و دلالتها علی الاحکام الشرعیة.

ما در این مرحله، تنها به دنبال استقصای موارد کاربرد بوده‌ایم تا دلیل تقریر را از ابهام، غرابت و محجوریت در آوریم؛ تحلیل این گونه‌ها و بررسی اتقان و صحت سندی و دلالتی آن‌ها، مجال دیگری می‌طلبد.

با نگاهی به منابع مختلف فقهی، اصولی و حدیثی، هشت نوع از مراتب تقریر استخراج شد که در ذیل، با بیان مثال‌هایی برای هر مورد به بررسی مختصر دلالت آن‌ها پرداخته می‌شود.

تصدیق قول یا فعل (راشد، ۱۲۹؛ محاسن، ۲۳۵)

نقطه اعلای تقریر، تقریر قول و فعل است به این ترتیب که معصوم(ع) به درستی قول یا فعلی که در محضر وی گفته شده یا انجام یافته، و ایشان بدان علم پیدا کرده است، حکم کند. البته باید توجه داشت همان‌گونه که در تعریف تقریر گفته شد، تقریر معصوم(ع) یا نسبت به قول یا فعل و یا اعتقاد است اما از آنجا که اعتقاد، مستقلاً نمود ظاهری نداشته و نهایتاً به صورت قول یا فعل پدیدار می‌گردد، آن را در تقدیر گرفته و تقریر را بر قول یا فعل حمل می‌کنیم.

مثال ۱- از ابو سعید خدری نقل شده که: دو مرد به سفری رفتند. زمان نماز فرارسید و آن‌ها آبی به همراه نداشتند پس بر خاک پاکی تیمم کرده و نماز گزار شدند. بعد از اتمام وقت نماز، آب یافتند؛ یکی از آن دو نمازش را پس از گرفتن وضو اعاده و دیگری نمازش را اعاده نکرد. سپس نزد پیامبر(ص) آمدند و قضیه را برای ایشان تعریف کردند. حضرت به کسی که نمازش را اعاده نکرده بود، فرمودند: بر طبق سنت عمل نمودی و نمازت کفایت می‌کند و به کسی که وضو گرفته و نمازش را اعاده کرده بود، فرمودند: برای تو دو اجر وجود دارد. (دارمی، ۱۹۰/۱؛ طبرانی، ۴۸/۸)

این حدیث، تقریر پیامبر(ص) نسبت به فعل هر دو نفر است.

۲- «مردی از امیر مؤمنان(ع) سؤال کرد: من در حال احرام بودم که ماده شتر من، تخم شترمرغی را زیر پا له کرد. آیا بر من کفاره‌ای است؟ حضرت(ع) فرمودند: «در این مورد از پسر حسن(ع) سؤال کن.» و خود حضرت در جایی بود که سخن پسرش را می‌شنید. پس مرد به سوی امام حسن(ع) روی آورد و از وی پرسید؛ ایشان فرمودند: «بر تو واجب است که شتر نر را به تعداد تخم‌هایی که شکسته شده بر شتر ماده بجهانی و بچه شترهای حاصل از آن را برای خانه‌ی خدا قربانی کنی.» امام علی(ع) به ایشان فرمودند: «پسر من چگونه این مطلب را گفتی در حالی که می‌دانی که شاید شتر، بچه‌اش را افکنده باشد یا در او چیزی بوده که موجب

افتادن بچه شده باشد؟» پس امام حسن (ع) فرمودند: «چه بسا تخم، تباه باشد.» پس امیر مؤمنان (ع) لبخند زدند و به امام حسن (ع) فرمودند: «راست می‌گویی پسرم.» سپس این آیه را تلاوت نمودند ﴿ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۷ (طوسی، تهذیب الاحکام، ۵/ ۳۵۴ - ۳۵۵؛ ۱۲۳۱؛ حر عاملی، ۱۳/ ۵۳، ۱۷۲۱۷)

تصدیق پیامبر (ص) نشانه درستی کلام و قول امام حسن (ع) و تأیید آن می‌باشد. فقیهان به این تقریر در همین مسأله، استناد کرده‌اند. (مفید، ۴۳۶ - ۴۳۷؛ صاحب جواهر، ۲۰/ ۲۱۳)

۳- «جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که از امام علی (ع) شنیدم که شعر می‌سرایید و پیامبر (ص) گوش می‌کرد: «من برادر مصطفی (ص) هستم، در نسب من شکی نیست/ توسط او تربیت یافتم و دو نوه‌ی او، فرزندان من هستند// جد من و جد رسول الله یک نفر است/ و فاطمه (س) همسر من است و این سخن انسان کم عقل نیست.// پس سپاس برای خداست که شریکی برای او نیست/ خدایی که به بندگان نیکوکار است و همواره باقی و فناپذیر است.»^۸ پیامبر (ص) لبخند زدند و به وی فرمودند: راست گفتی ای علی.» (مجلسی، ۱۰/ ۳۸۰ - ۳۸۱)

پیامبر (ص) با لبخند و جمله‌ی «راست گفتی ای علی»، قول و شعر امام را تقریر و تأیید فرمودند.

مدح و ثنای فاعل (راشد، ۱۳۳؛ محاسن، ۲۳۴؛ اشقر، ۲/ ۱۰۰)

حضرات معصوم (ع) به دلیل عصمت، اهل تملق و چاپلوسی نبوده و اگر از کسی تعریف و تمجید می‌نمودند دلیل رفتار شایسته وی و رضایت ایشان نسبت به عمل او بوده است.

مثال: ۱- «از عروه‌ی بارقی نقل شده که گفت: رسول الله (ص) دیناری به من داد تا برای ایشان گوسفندی بخرم. من دو گوسفند خریدم و یکی از آن دو را به دیناری فروختم و با یک دینار و یک گوسفند نزد پیامبر (ص) بازگشتم. آنچه برای او اتفاق افتاده بود را برای پیامبر (ص) باز گو کرد؛ پس حضرت به وی فرمودند: خداوند به معامله‌ی تو برکت دهد.» (محدث نوری، ۱۳/ ۲۴۶؛ ترمذی، ۲/ ۳۶۵)

فقیهان به این روایت برای جواز بیع فضولی استناد کرده‌اند که به روشنی دلالت بر حجیت

۷- «آن‌ها فرزندان و (دودمانی) بودند که (از نظر باکی و تقوا و فضیلت)، بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند و خداوند، شنوا و داناست (و از گوشش‌های آن‌ها در مسیر رسالت خود،

آگاه می‌باشد).» (آل عمران/ ۳۴).

۸- «أنا أخو المصطفى لا شك في نسبي / معه ربيت و سبطاهما ولدي // جدي وجد رسول الله منفرد / و فاطمة زوجتي لا قول ذي فند // فالحمد لله شكرا لا شريك له / البر بالعبد والباقي بلا

أمد.

تقریر در نزد آنان دارد. (علامه حلی، نه‌ایة الاحکام فی معرفة الاحکام، ۲/ ۴۷۵؛ فخر المحققین، ۲/ ۳۴۵؛ خوبی، ۲/ ۷۳۸)

۲- «محمد بن علی بن حسین گفت: مردی بر رسول‌الله(ص) وارد شد که ریشش را زرد کرده بود؛ حضرت به وی فرمودند: چه کار خوبی. پس از مدتی نزد حضرت آمد در حالی که با حنا (آن را) سرخ کرده بود. پیامبر(ص) لبخند زدند و گفتند: این بهتر از آن یکی است. پس از آن، بار دیگر پیش ایشان رفت در حالی که با رنگ سیاه خضاب کرده بود پیامبر(ص) خندیدند و فرمودند: این نیکوتر از هر دوی آنهاست.» (حر عاملی، ۲/ ۹۰)

۳- «از حسین بن عبدالله نقل شده که گفت: معلی بن خنیس و ابن ابی یغفور در سفر با هم همراه شدند. پس یکی از ایشان از ذبیحه یهود و نصاری خورد و دیگری از خوردن آن امتناع ورزید. سپس هر دو نزد امام صادق(ع) آمده و به حضرت خبر دادند. امام(ع) پرسید: کدام یک از شما از خوردن ابا نمود؟ گفتیم: من، فرمودند: آفرین بر تو.» (حر عاملی، ۲/ ۵۰)

۴- در برخی روایات آمده که بنده‌ای نزد پیامبر(ص) عطسه کرد و سپس الحمد لله گفت؛ پیامبر(ص) به وی فرمودند: خدا به تو برکت دهد. (کلینی، ۲/ ۶۵۵؛ حر عاملی، ۱۲/ ۹۲) صاحب‌الحدائق در ذیل این روایت می‌نویسد: این کلام پیامبر(ص) دلالت بر استحباب دعا نمودن شخص، هنگام عطسه می‌کند؛ (بحرانی، الحدائق الناضرة، ۹/ ۹۶) و در نتیجه باکی در عمل به این حدیث، نیست.

مشارکت معصوم(ع) در عمل (راشد، ص ۱۳۶؛ محاسن، ص ۲۳۶؛ اشقر، ۲/ ۱۰۰)

در برخی از نوشته‌های اهل سنت آمده که هر گاه معصوم(ع) نه تنها فردی را از عملی منع نکرده، بلکه در آن عمل به او مساعدت نموده و در انجام آن، با وی مشارکت نماید، روشن‌نگر این مطلب خواهد بود که انجام چنین عملی بدون اشکال بوده و حداقل منع شرعی ندارد. (همان)

نقد: گرچه اهل سنت، مشارکت معصوم را به عنوان گونه‌ای از انواع تقریر بر شمرده‌اند، اما احتساب آن در ذیل عنوان فعل، به واقع نزدیک‌تر است؛ البته تقریر محسوب کردن آن نیز خالی از وجه نیست؛ چرا که معصوم با این عمل به طور ضمنی کار انجام شده توسط دیگران را تأیید کرده است و در حقیقت می‌توان چنین گفت که در این جا دو گونه مبین حکم وجود دارد: یکی فعل معصوم، اگر آن را به طور مستقل مورد توجه قرار دهیم، و دیگری تأیید عملی فعل دیگران؛ اما در هر حال از آنجا که در چنین مواردی فعل بودن به عنوان دلیل اقوی

محسوب می‌شود، احتساب آن در زمره سنت فعلی بر تقریر بودن آن غلبه دارد. صرف نظر از مطالب مذکور، ممکن است مراد قائلان این سخن از مشارکت، مفهومی غیر از معنای متبادر عرفی آن باشد.

مثال: ۱- «عایشه می‌گوید: روزی رسول‌الله(ص) را بر در حجره‌ی خود دیدم در حالی که حبشیان با سلاح‌هایشان در مسجد بازی می‌کردند و پیامبر(ص) مرا با ردایش پوشاند و فرمود به بازی آن‌ها نگاه کن.» (بخاری، ۱۱۷/۱)

و این نقل، دلیل بر جواز نگاه کردن به سرگرمی مباح و جواز بازی با سلاح برای آمادگی جنگی در مسجد و نیز جواز نگاه کردن زن اجنبی به ما عدای عورت مردان است. (ابن حجر، ۴۵۷/۱ و ۳۷۱/۲)

نقد: این روایت، در مشارکتی که دلالت بر جواز کند، چندان صراحتی ندارد؛ چرا که اگر مراد، تقریر نمودن جواز بازی با سلاح در مسجد باشد، در این صورت معصوم با سکوت خود آن را تأیید نموده نه با مشارکتش؛ و اگر منظور، مشارکت در نگاه کردن باشد، اگرچه می‌توان به نوعی آن را پذیرفت ولی به نظر می‌رسد در اینجا نیز همچون مورد قبلی، می‌توان امر حضرت به نگاه کردن را، جزء سنت قولی به شمار آورد و از این رو با وجود سنت قولی، نوبت به استناد به سنت تقریری نمی‌رسد.

۲- «از ابی جحیفه نقل شده که گفت: پیامبر(ص) هنگام ظهر نزد ما آمد پس وضویی گرفت و مردم از باقیمانده‌ی آب وضوی ایشان می‌گرفتند و بر خود می‌کشیدند. سپس پیغمبر(ص) دو رکعت نماز ظهر و دو رکعت نماز عصر را اقامه نمود.» (بخاری، ۱/۵۵)

این که حضرت اجازه می‌دادند که افراد از آب وضوی ایشان تبرک جسته و ایشان را از این عمل منع نمی‌فرمودند، دلیل رضایت ایشان به عمل آن‌ها است.

اگرچه برخی این مثال را ذیل عنوان مشارکت معصوم در عمل ذکر کرده است، (راشد، ۱۳۷) اما به نظر می‌رسد این نمونه، مثال مناسبی برای مشارکت نیست؛ زیرا پیامبر(ص) در آن کار، آنان را همراهی نکردند. البته این مورد می‌تواند مثال خوبی برای گونه هشتم (صرف سکوت بدون اظهار رضایت به وسیله قول یا فعل) باشد.

۳- در مجامع روایی اهل سنت، آمده: «هنگامی که فجر طلوع می‌کند، نمازی جز نافله صبح وجود ندارد.» (متقی، ۸/۸۹) در این اوقات خواندن نوافل مربوط به قبل از این زمان (نه مقارن با آن) که فوت شده‌اند و سببی برای آن‌ها وجود ندارد، مکروه است اما خواندن نوافل فوت شده

و دارای سبب در این زمان کراهتی ندارد؛ (علامه حلی، تذکره الفقهاء، ۸۰ / ۱) شافعی قائل به این نظر است با این مستند که: «پیامبر(ص) قیس بن فهذ را دید که بعد از نماز صبح دو رکعت نماز خواند. حضرت از وی پرسید این دو رکعت چه بود؟ قیس پاسخ داد: دو رکعت نافله صبح را نخوانده بودم. پیامبر(ص) سکوت نمودند؛ بعد از نماز عصر بر ام سلمه وارد شدند و دو رکعت نماز خواندند. ام سلمه پرسید: این دو رکعت چه بود؟ حضرت پاسخ دادند: دو رکعتی بود که بعد از نماز ظهر می خواندم تا این که ورود مهمان، من را از آن باز داشت.» (شافعی، اختلاف الحدیث، ۵۰۴؛ همو، مسند الامام الشافعی، ۱۶۸)

«رفتار پیامبر(ص) و سکوت ایشان در برابر عمل قیس، دلیلی بر این مطلب است که نهی حضرت از خواندن نماز بعد صبح و عصر، فقط در مورد نمازهای غیر مستحبی و واجب است.» (عظیم آبادی، ۱۰۷ / ۴)

در این حدیث پیامبر(ص) مشابه عمل قیس، رفتار نموده و با این کار گویا عمل وی (خواندن قضای نماز نافله) را نیز تقریر فرموده و به نوعی در عمل، با او مشارکت نموده است. **امر کردن به لازمی قول یا فعل** (راشد، ۱۳۷؛ محاسن، ۲۳۵)

در مواردی حضرات معصوم(ع) به جای سخن گفتن راجع به حکم فعل صادره و اظهار رضایت یا نارضایتی از عمل صورت گرفته، مخاطب را به نتایج آن، امر می نمودند. مثال: ۱- مردی با نیزه ای داخل مسجد شد؛ پیامبر(ص) به وی فرمودند: «مواظب سر نیزه باش.» (ابن حنبل، ۳ / ۳۰۸؛ مسلم بن حجاج، ۸ / ۳۳)

در این حدیث، جواز داخل کردن سلاح در مسجد مورد تقریر واقع شده؛ زیرا حضرت این عمل را بر کسی که آن را مرتکب گردید، منع نکردند بلکه وی را به دقت در نگه داشتن سر نیزه امر نمودند. (محاسن، ۲۳۵)

۲- حسین بن محمد از عبد الله بن عامر از علی بن مهزیار از صفوان از عیص بن قاسم نقل کرده که گفت: از امام صادق(ع) درباره مردی پرسیدم که مدت ها در لباس شخص دیگری نماز خوانده، سپس صاحب لباس به وی خبر می دهد آن لباس نجس است و او به دلیل نجاست، در آن نماز نمی خوانده است. حضرت فرمودند: نیازی به اعاده نمازها نیست. (کلینی، ۳ / ۴۰۴)

در این حدیث، امام(ع) با اعلام به این که لزومی به اعاده نمازها نیست، لازمه آن را که صحت نمازهای خوانده شده در لباس نجس است، تقریر فرمودند.

رضایت به نتایج حاصل از فعل (راشد، ۱۳۷؛ اشقر، ۲ / ۱۰۱؛ محاسن، ۲۳۵)

اگر معصوم (ع) نسبت به نتیجه عملی، رضایت خویش را ابراز دارد، این بدان مفهوم خواهد بود که اصل عمل نیز از منظر ایشان صحیح بوده است. مثال: ۱- در حدیث ابو عبیده آمده: در یکی از سریه‌ها، آن‌ها از ماهی‌ای که دریا آن را بیرون انداخته شده بود، خوردند. این قضیه را به پیامبر (ص) خبر دادند؛ حضرت فرمودند: «اگر چیزی پیش شما باقی مانده آن را به نزد ما بفرستید.» (نسائی، ۲۰۸/۷)

این حدیث، مباح بودن ماهی را در صورتی که دریا آن را بیرون انداخته باشد، تقریر می‌کند.^۹

۲- از ابو سعید خدری نقل شده که گفت: فردی از اصحاب پیامبر (ص) رهسپار سفری شد و بر قبیله‌ای از قبایل عرب وارد شد. ماری، رئیس قبیله را نیش زد. به هر وسیله‌ای که بود، برای نجات وی اقدام نمودند اما فایده‌ای نداشت. پس گفتند: ای مردم، مار رئیس ما را نیش زده و ما برای نجات او به هر نحوی که تلاش کردیم نتیجه نداد، آیا نزد شما چیزی هست (که مؤثر باشد)؟ فردی از ایشان گفت: بله من حرزی به شما می‌دهم، لکن سوگند به خدا تا مزدی ندهید، حرز را ندهم؛ پس بر گله‌ای از گوسفند با هم مصالحه کردند. سپس نزد او رفت و آب دهانش را بر وی افکند و الحمد لله رب العالمین را قرائت نمود. ناگهان رئیس قبیله همانند شتری که بند از پایش رها شود، از جایش بلند شد. این واقعه را بعداً برای پیامبر (ص) نقل کردند. ایشان فرمودند: از کجا دانستید که آن، حرز است؟ سپس فرمود: حق با شما بود (کار شما درست بود) آن مال را تقسیم کنید و سهم مرا نیز بدهید! سپس حضرت (ص) خندیدند. (بخاری، ۵۳۳/۳؛ بیهقی، ۱۲۴/۶)

حدیث بر تقریر پیامبر (ص) به گرفتن پول در برابر حرز و حلال بودن آن مال، نزد حضرت دلالت می‌کند.

سکوت همراه با تبسم (خنده) (راشد، ۱۳۹؛ محاسن، ۲۳۴؛ اشقر، ۱۰۱/۲؛ ابو عمشه، ۱۳۷)

روشن است که تبسم و خنده معصوم (ع) در برابر یک عمل، که حاکی از رضایت بدان کار است، در امور شرعی و مباح، صورت می‌پذیرد نه در برابر محرّمات؛ بنا بر این، وجود چنین نشانه‌هایی، حاکی از حُسن و جواز آن عمل خواهد بود.

۹- تذکر این نکته لازم است که ظاهر این تقریر (در فرض صحت سند) مطلق است و شامل این فرض که ماهی در دریا مرده باشد نیز می‌گردد؛ اما از آنجا که تقریر دلیل لینی است، (تبریزی، ۶۰۵) باید در آن به قدر متیقن اکتفا نمود. در این مثال سه فرض وجود دارد: (۱) ماهی در دریا مرده و سپس بیرون انداخته شده باشد؛ (۲) ماهی در ساحل مرده باشد؛ (۳) ماهی به طور زنده صید شده و بعداً مرده باشد. قدر متیقن از حلیت ماهی در صورتی که دریا آن را بیرون انداخته باشد، این است که در دریا زنده بوده و سپس بیرون انداخته شده و در خشکی مرده باشد و از این رو در صورتی که در دریا مرده باشد، نمی‌توان حکم به حلیت آن نمود.

مثال: ۱- مقداد بن اسود نزد پیامبر(ص) آمد در حالی که (دیگران را) به جنگ با مشرکان فرا می خواند گفت: ما همانند قوم موسی نمی گوییم «تو و پروردگارت بروید و (با آنان) بجنگید»^{۱۰} بلکه از سمت راست و چپ و جلو و عقب شما (با آنان) می جنگیم. پس پیامبر(ص) را دیدم که صورتش درخشید و شاد شد. (بخاری، ۴/۵؛ ابن حنبل، ۳۹۰/۱)

شادی چهره پیامبر(ص) بر حُسن و حقانیت سخن مقداد، دلالت دارد.

۲- از عمرو بن عاص نقل شده که گفت: شب سردی در غزوه‌ی ذات سلاسل محتمل شدم و ترسیدم اگر غسل کنم از سرما هلاک شوم؛ پس تیمم نمودم و نماز صبح را با همراهانم خواندم. آن‌ها قضیه را برای پیامبر(ص) نقل کردند؛ حضرت فرمودند: آیا در حالی که جنب بودی با همراهانت نماز خواندی؟ من هم از کسی که مرا از غسل کردن منع کرده خبر دادم و گفتم من شنیدم که خداوند عزوجل می فرماید: ﴿... وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا﴾^{۱۱} پس پیامبر(ص) خندیدند و چیزی نگفتند. (دارقطنی، ۱۸۷/۱)

سکوت توأم با خنده ایشان، دلالت بر رضایت و صحت عمل می کند.

۳- «سلیمان بن خالد از امام صادق(ع) نقل کرده که: امام علی(ع) در باره سه نفر که با زنی در طُهر واحد مجامعت نمودند،^{۱۲} چنین عمل فرمود: بین آن سه نفر قرعه انداخت و فرزند را به کسی داد که قرعه به نام او افتاده و دو سوم دیه را برای دو نفر دیگر بر عهده او قرار داد. پس پیامبر(ص) خندیدند به گونه‌ای که دندان‌هایشان پدیدار گشت و فرمودند: در این باره چیزی جز آنچه علی(ع) قضاوت نمود، نمی دانم.» (حرّ عاملی، ۱۷۱/۲۱؛ ابن حنبل، ۳۷۳/۴)

گر چه فعل امیرمؤمنان(ع) به جهت عصمت و امامت، به تنهایی برخوردار از حجیت است، ولی می توان بر تقریر پیامبر(ص) هم، استناد نمود.

بازگ کردن کلام بدون تکذیب یا تصدیق آن (راشد، ۱۴۵)

اگر معصوم(ع) مطلبی را که شنیده، عیناً تکرار نماید، این دلیل بر صدق و صحت آن شنیده دارد؛ زیرا اگر آن مطلب، صحیح نمی بود، شایسته بود گوینده را از گفتن آن نهی کند نه این که خود نیز آن را بازگو نماید.

مثال: ۱- «از ابن عباس نقل شده که می گوید: مردی نزد پیامبر(ص) آمد و گفت در خواب دیدم که پشت درختی نماز می خوانم. پس درخت برای سجده من سجده نمود و شنیدم که

۱۰- «قَدْ هَبَّ آتَتْ وَرَبُّكَ فَفَاتَا» (مانده/۲۴).

۱۱- «و خودکشی نکنید! خداوند نسبت به شما مهربان است.» (نساء/۲۹).

۱۲- این قضیه مربوط به دوران جاهلیت قبل از ظهور اسلام است.

می‌گوید: «اللهم اكتب لي بها عندك اجراً، و ضع عنى بها وزراً، و اجعلها لي عندك ذخراً و تقبلها منى كما تقبلتها من عبدك داود» ابن عباس گفت: پس پیامبر(ص) سجده نمود و شنیدم که مثل آنچه را مرد از قول درخت خیر داده بود در سجده می‌گفت. (ابن خزیمه، ۲۸۲/۱)

این حدیث، بر صدق مخبر و صحت خبر او و مشروعیت خواندن این دعا در سجده دلالت می‌کند، زیرا اگر این کار جایز نبود، حضرت از آن نهی می‌فرمودند.

۲- «از براء بن عازب نقل شده که گفت: پیامبر(ص) را در روز جنگ خندق دیدم در حالی که خاک را کنار می‌زد تا این که موی سینه‌اش را در آن دفن کند؛ و ایشان به شیوهی عبدالله بن رواحه رجز می‌خواند.^{۱۳}

پیامبر(ص) کلام ابن رواحه را برای گروهی از اصحاب بازگو نمودند. (بخاری، ۲۵/۴)

این روایت، بر صدق سخن ابن رواحه دلالت می‌کند زیرا اگر آنچه وی گفته بود، باطل بود، پیامبر(ص) آن را تکرار نمی‌کردند.

صرف سکوت بدون اظهار رضایت به وسیله قول یا فعل (راشد، ۱۴۷؛ اشقر، ۲/ ۱۰۲)

این قسم از گونه‌های تقریر که شاید متداول‌ترین نوع تقریر در اذهان عمومی باشد، آن است که معصوم(ع) در برابر رفتاری که یک فرد یا افرادی در حضور وی انجام می‌دهند، سکوت کند به نحوی که از این سکوت، رضایت ایشان کشف گردد. البته باید توجه نمود، چنانچه این سکوت در برابر یک رفتار عمومی از سوی عقلا و یا متشرعان باشد، به دلیل سیره (سیره‌ی عقلا و سیره‌ی متشرعه) ارتباط پیدا می‌کند؛ چرا که دلیل سیره در حجیت خود، نیازمند تقریر معصوم(ع) است. گاهی نیز، سکوت معصوم(ع) در برابر رفتار یک فرد یا گروه است نه روش عمومی مردم. مثال‌های این قسمت، همه از این قبیل هستند.

«سکوت شارع در برابرگفته یا فعل، دلالت بر تقریر می‌کند؛ مانند مشاهده بیع‌ها و معاملاتی که مردم در میان خود انجام می‌دهند. سکوت در برابر چنین عملی، دال بر مشروعیت آن بوده و تقریری از جانب معصوم(ع) بر این عمل به حساب خواهد آمد.» (سمرقندی، میزان الاصول، ۴۶۱؛ ابی یعلی، العدة، ۱/ ۱۲۷ به نقل از محاسن، ۱۹۳)

مثال: ۱- زهری از عبد الرحمن بن عبدالله بن کعب بن مالك از پدرش نقل می‌کند: هنگامی که پیامبر(ص) به همراه مسلمانان از جنگ خندق بازگشت و هراس از دوشش برداشته شد،

۱۳- رجزی که می‌خواندند این بود: «والله لولا الله ما اهتدينا / و لا تصدقنا و لا صلينا (سوگند به خدا که اگر او نبود ما هدایت نمی‌یافتیم و نه زکات می‌دادیم و نه نماز می‌گزاردیم). فأنزل سكينه علينا / و ثبت الاقدام إن لاقينا (خدا بر دل‌های ما آرامش فرو فرستاد و گام‌های ما را به هنگام ملاقات دشمن، ثابت فرمود). إن الاعداء قد بغوا علينا / إذا أرادوا فتنة أبينا (دشمنان بر ما ستم کردند آن هنگام که به دنبال فتنه‌ای بودند که ما از آن آيا داشتیم)»

غسل نمود و حمام کرد؛ جبرئیل بر وی ظاهر گشت و گفت: هنوز هول و هراس از تو برداشته نشده است! پس پیامبر(ص) هراسان از جا پرید و اعلام کرد که جمعیت نماز عصر را تا رسیدن به بنی قریظه نخوانند. مردم سلاح بر بستند و به بنی قریظه نرسیدند تا این که خورشید در حال غروب کردن بود. آن‌ها با یکدیگر نزاع کردند. عده‌ای گفتند: رسول خدا(ص) به ما اعلام کرد که نماز نخوانیم تا به بنی قریظه برسیم و ما فقط بر اساس اراده‌ی و تصمیم ایشان عمل می‌کنیم و بر ما گناهی نیست. پس عده‌ای نماز را از روی تردید (نسبت به وظیفه) خواندند و عده‌ای از آن‌ها نماز را ترك نمودند تا این که خورشید غروب کرد و هنگامی که به بنی قریظه رسیدند آن نماز را با تردید خواندند. پس پیامبر(ص) هیچ‌یک از آن دو گروه را سرزنش نمودند. (مجلسی، ۲۰/۲۱۰؛ بخاری، ۱/۲۲۷)

جمهور فقیهان اهل سنت، به این حدیث برگناه نکردن کسانی که اجتهاد می‌کنند، استدلال کرده‌اند؛ زیرا پیامبر(ص) هیچ‌یک از افراد دو گروه را سرزنش نکردند و اگر در این کار گناهی می‌بود باید ایشان را از گناه باز می‌داشتند. (راشد، ۱۴۷)

به علاوه باید اذعان نمود که طبق عقیده قائلان به تصویب، هر یک از مجتهدان، علی‌رغم رسیدن به نتایج مختلف در فروع دین، مصیب خواهند بود؛ (ابن حجر، ۷/۳۱۵) زیرا «غیر ممکن نیست که چیزی در حق یک فرد، صواب و در حق دیگری خطا باشد؛ بنابراین کسی که در مسأله‌ای اجتهاد کرده و اجتهاد وی به حلیت چیزی منجر شده، در حلیت آن مصیب بوده و آن کس که اجتهادش، حرمت آن چیز را اثبات نموده، وی نیز در حرمت آن مصیب خواهد بود.» (عینی، ۶/۲۶۴)

۲- «از عایشه نقل شده که گفت: ما همراه پیامبر(ص) (از مدینه) به سمت مکه خارج می‌شدیم. نوعی عطر خوشبو را قبل از احرام به پیشانی‌هایمان زدیم؛ هرگاه یکی از ما عرق می‌کرد، بر روی صورتش جاری می‌شد. پس پیامبر(ص) آن را می‌دید و نهی نمی‌کرد.» (ابو داود، ۱/۱۸۳۰، ۴۱۱)

بر اساس مفاد این روایت، سکوت پیامبر(ص) دلالت می‌کند بر این که بوی خوش باقی مانده بر لباس قبل از احرام، مشکلی برای پوشیدن آن لباس بعد از احرام ایجاد نمی‌کند. (عظیم آبادی، ۵/۱۹۴)

۳- «سماعة بن مهران از امام صادق(ع) نقل کرده که: امیر المؤمنین(ع) دست دزدی را به خاطر دزدیدن تخم مرغی قطع کرد... و فرمود: قیمت تخم مرغ ربع دینار است. گفتم آیا این

مقدار کمترین حد سارق است؟ پس حضرت سکوت نمودند.» (طوسی، الاستبصار، ۲۳۹/۴)

سکوت ایشان، نشانه مثبت بودن پاسخ حضرت به سؤال سماعه است.

تذکر: در مواردی نیز سکوت دال بر رضایت نبوده و مجوز عمل انجام یافته محسوب نمی‌شود. از جمله: جایی که سکوت همراه با اظهار علایم نارضایتی مانند رنجش و ناراحتی و خشم و کراهت باشد یا به دلایل دیگری سکوت صورت گرفته باشد.

مثال: ۱- سکوت پیامبر(ص) در برابر اقرع بن حابس؛ پیامبر(ص) برای اصحاب آیه ﴿...وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً...﴾^۱ را تلاوت نمودند. اقرع بن حابس بلند شد و پرسید: آیا در هر سال یا رسول الله؟ پیامبر(ص) از پاسخ دادن به وی اعراض نمود تا این که سه بار این سؤال را پرسید پس حضرت فرمودند: «قسم به کسی که جانم در دست اوست، اگر بگویم بله، واجب می‌شود و شما قادر نیستید.» (بروجردی، ۲۲۵/۱۰؛ ابن ابی جمهور، ۸۵/۲-۸۶؛ ابن حنبل، ۲۵۵/۱)

اعراض پیامبر(ص) از پاسخ دادن و سکوتشان، به جهت تأیید نبوده، بلکه دلیل بر کراهت ایشان بوده است.

۲- سکوت در برابر کعب بن مالک هنگامی که از غزوه تبوک تخلف ورزید. او چنین گفت: «من جوان‌ترین و قوی‌ترین فرد در میان آنها بودم؛ پس با مسلمانان نماز می‌گزاردم و در بازار می‌گشتم. پیامبر(ص) آمدند پس به ایشان سلام کردم؛ پس با خودم گفتم: کاش پیامبر(ص) زبان بگشاید و جواب سلامم را بدهد، اما پیامبر(ص) سکوت نمودند.» (ابن حنبل، ۴۵۸/۳)

سکوت ایشان در برابر کعب، نتیجه رفتار اشتباه او بود. باید توجه نمود که گرچه جواب سلام، واجب است، اما پیامبر(ص) برای ابراز نارضایتی و به عنوان نهی از منکر، از رد سلام او امتناع ورزیدند.

نتیجه‌گیری

- ۱- رابطه‌ی تقریر با سکوت عموم خصوص من وجه است؛ یعنی هر سکوتی، تقریر و هر تقریری به شکل سکوت نیست.
- ۲- مجموعاً هشت قسم از گونه‌های تقریر مورد شناسایی قرار گرفت، البته ممکن است با بررسی عمیق‌تر روایات موجود در منابع حدیثی شیعه و اهل سنت، انواع دیگری نیز برای آن

۱۴- «و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه (او) کنند، آن‌ها که توانایی رفتن به سوی آن دارند.» (آل عمران/۹۷)

قابل فرض باشد؛ در نتیجه نوشته حاضر راه را برای تعمق و غور بیشتر محققان در این زمینه باز گذاشته است.

۳- گونه‌های تقریر عبارتند از: تصدیق قول یا فعل، مدح و ثنای فاعل، مشارکت معصوم (ع) در عمل، امر به لوازم قول یا فعل، بدون تعرض به اصل عمل، رضایت به نتایج حاصل از فعل، سکوت همراه با تبسم/خنده (علایم رضایت)، بازگرددن کلام شنیده شده، بدون تصدیق یا تکذیب آن، صرف سکوت.

۴- گونه‌های هشت گانه‌ای که ذکر شد، از طریق استقصای کتب حدیثی، تاریخی، فقهی و اصولی، گردآوری شدند و غرض از ذکر آنها، تنها بیان توصیفی گونه‌های تقریر بود. اما این که گونه‌های مزبور تا چه اندازه، از بار دلالتی در اثبات احکام شرعی برخوردارند، مجال دیگری می‌طلبد.

منابع

- قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.
- ابن ابی جمهور، محمد بن زید الدین، *عوالی اللئالی العزیزیه فی الاحادیث الدینییه*، قم، بی‌نا، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.
- ابن امیر الحاج، شمس الدین محمد، *التقریر و التحبیر*، بی‌جا، دار الکتب العلمیه، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، *فتح الباری بشرح صحیح بخاری*، بیروت- لبنان، دار المعرفه للطباعة و النشر، چاپ دوم، بی‌تا.
- ابن حنبل، احمد بن محمد، *المسند*، بیروت- لبنان، دار صادر، بی‌تا.
- ابن خزیمه، محمد بن اسحاق، *صحیح ابن خزیمه المسمی المختصر المختصر من المسند الصحیح عن النبی صلی الله علیه و سلم*، بیروت- لبنان، دار المعرفه للطباعة و النشر، چاپ دوم، بی‌تا.
- ابو داود، سلیمان بن اشعث، *سنن ابی داود*، بیروت، دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
- ابو عمشه، مفید محمد، *افعال الرسول و تقریراته و دلالتها علی الاحکام الشرعیه*، مکه، جامعه ام القرى، ۱۳۹۶-۱۳۹۷ق.
- استرآبادی، محمد امین بن محمد شریف، *الفوائد المدنیة و الشواهد المکیة*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجامعه المدرسین بقم المشرفه، چاپ اول، ۱۴۲۴ق.
- اشقر، محمد سلیمان، *افعال الرسول صلی الله علیه و سلم و دلالتها علی الاحکام الشرعیه*، بیروت، مؤسسه الرساله، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.

اصفهانى، محمد حسين بن محمد رحيم، *الفصول الغروية فى الاصول الفقهية*، قم، دار احياء العلوم الاسلامية، ۱۴۰۴ق.

انصارى، مرتضى بن محمد امين، *فرائد الاصول*، چاپ اول، قم، مجمع الفكر الاسلامى، ۱۴۱۹ق.
بحرانى، يوسف بن احمد، *الحدائق الناضرة فى احكام العترة الطاهرة*، بى جا، مؤسسة النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، بى تا.
بدر العينى، محمود بن احمد، *عمدة القارى شرح صحيح البخارى*، بيروت، دار إحياء التراث العربى، بى تا.

بخارى، محمد بن اسماعيل، *صحيح البخارى*، بيروت، دار الفكر، ۱۴۰۱ق.
بروجردى، حسين، *جامع الاحاديث الشيعه فى احكام الشريعة*، قم، بى تا، ۱۳۹۹ق.
بيهقى، احمد بن حسين، *سنن الكبرى*، بيروت، دار الفكر، بى تا.
تبريزى، موسى بن جعفر، *اوثق الوسائل فى شرح الرسائل*، قم، انتشارات كتبی نجفی، ۱۳۶۹.
ترمذى، محمد بن عيسى، *سنن الترمذى و هو جامع الصحيح*، بيروت، دار الفكر، ۱۴۰۳ق.
تونى، عبدالله بن محمد، *الوافية*، بى جا، مجمع الفكر الاسلامى، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
جصاص، احمد بن على، *اصول الجصاص المسمى: الفصول فى الاصول*، بى جا، بى تا، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.

جوهرى، اسماعيل بن حماد، *الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربية*، بيروت- لبنان، دار العلم للملايين، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
خُرّ عاملى، محمد بن حسن، *وسائل الشيعه*، بيروت- لبنان، دار احياء التراث العربى، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.

حسينى فيروز آبادى، مرتضى، *عناية الاصول فى شرح كفاية الاصول*، قم، منشورات الفيروزآبادى، چاپ هفتم، ۱۳۸۵ - ۱۳۸۶.

خمينى، روح الله، *تهذيب الاصول*، قم، انتشارات دار الفكر، چاپ سوم، ۱۳۶۷.
خويى، ابو القاسم، *مصباح الفقاهة*، قم، مكتبة الداورى، چاپ اول، بى تا.
دارقطنى، على بن عمر، *سنن الدارقطنى*، بيروت- لبنان، دار الكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
دارمى، عبدالله بن عبد الرحمن، *سنن الدارمى*، دمشق، بى تا، ۱۳۴۶.

دردير، احمد ابو البركات، *الشرح الكبير*، بيروت، دار إحياء الكتب العربية، بى تا.
رازى اصفهانى، محمد تقى بن محمد رحيم، *هداية المسترشدين فى شرح معالم الدين*، قم، مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، بى تا.

- راشد، ایاد محمد، *تقریرات الرسول صلی الله علیه و سلم و دلالتها علی الاحکام: دراسة مقارنة*، عمان، دار الفاروق، چاپ اول ١٤٢٨ق.
- رشاد، علی اکبر، «سنت پژوهی»، *فصلنامه فقه و حقوق*، سال اول شماره ٣، زمستان ٨٣، صص ٩-٤٢.
- روحانی، محمد صادق، *زبدة الاصول*، بی جا، مدرسة الإمام الصادق (ع)، چاپ اول ١٤١٢ق.
- زحیلی، محمد مصطفی، *القواعد الفقهية و تطبيقاتها فی المذاهب الاربعة*، دمشق، دار الفکر، چاپ اول ١٤٢٧ق.
- زرکشی، محمد بن بهادر، *البحر المحيط فی اصول الفقه*، لبنان- بیروت، دار الکتب العلمية، ١٤٢١ق.
- سبکی، علی بن عبدالکافی، *الابهاج فی شرح المنهاج: علی منهاج الوصول الی علم الاصول للقاضی الالبیضاوی*، بیروت، دار الکتب العلمية، چاپ اول ١٤٠٤ق.
- شافعی، محمد بن ادريس، *اختلاف الحديث*، بی جا، بی نا، بی تا.
- _____، *مسند الامام الشافعی*، بیروت- لبنان، دار الکتب العلمية، بی تا.
- شمس الانمه سرخسی، محمد بن احمد، *اصول السرخسی*، بیروت، دار الکتب العلمية، چاپ اول ١٤١٤ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی، *حقایق الايمان مع رسالتی الاقتصاد و العدالة*، قم، مکتبه آية الله العظمی المرعشی النجفی العامة، چاپ اول ١٤٠٩ق.
- صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، *جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام*، تهران، دار الکتب الإسلامية، چاپ دوم، بی تا.
- طباطبایی، محمد حسین، *تفسیر المیزان*، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعهی مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ١٤١٧ق.
- طبرانی، سلیمان بن احمد، *المعجم الاوسط*، بی جا، دار الحرمین للطباعة و النشر و التوزیع، ١٤١٥ق.
- طبرسی، حسن بن فضل؛ *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصر خسرو، چاپ سوم، ١٣٧٢.
- طوسی، محمد بن حسن، *الاستبصار فیما اختلف من الاخبار*، تهران، دار الکتب الإسلامية، ١٣٦٣.
- _____، *تهذیب الاحکام*، تهران، دار الکتب الإسلامية، ١٣٦٤.
- عراقی، ضیاء الدین، *نهاية الافکار فی مباحث الالفاظ*، قم، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المقدسة، ١٣٦٤.
- الطار، حسن، *حاشية الطار علی جمع الجوامع*، بی جا، بی نا، بی تا.
- عظیم آبادی، محمد شمس الحق، *عون المعبود: شرح سنن ابی داود*، بیروت- لبنان، دار الکتب العلمية، چاپ دوم، ١٤١٥ق.
- علامه حلّی، حسن بن یوسف، *تذکرة الفقهاء*، بی جا، منشورات المکتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية،

بی‌تا.

_____، *نهاية الاحكام فى معرفه الاحكام*، مؤسسة إسماعيليان للطباعة والنشر

والتوزيع، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.

علم الهدى، على بن حسين، *الشافى فى الامامة وابطال حجج العاملة*، قم، مؤسسة اسماعيليان، چاپ

دوم، ۱۴۱۰ق.

غزالي، محمد بن محمد، *المنحول من تعليقات الاصول*، دمشق، دار الفكر، چاپ سوم، ۱۴۱۹ق.

فتح الله، احمد، *معجم الفاظ الفقه الجعفرى*، بی‌جا، بی‌نا، چاپ اوله ۱۴۱۵ق.

فخرالمحققين، محمد بن حسن، *ايضاح الفوائد فى شرح مشكلات القواعد*، قم، بی‌نا، چاپ اوله

۱۳۸۸.

كلينى، محمد بن يعقوب، *كافى*، تهران، دار الكتب الاسلامية، چاپ پنجم، ۱۳۶۳.

متقى، على بن حسام الدين، *كنز العمال فى سنن الاقوال و الافعال*، بيروت- لبنان، مؤسسة الرسالة،

۱۴۰۹ق.

مجلسى، محمد باقر بن محمدتقى، *بحار الانوار*، بيروت- لبنان، مؤسسة الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.

محاسن حسن الفضل، عبدالله، *دراسات اصولية فى السنة التقريرية*، رياض، مكتبة الرشد، چاپ اوله

۱۴۲۹ق.

مركز معجم فقهى، *المصطلحات*، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

مسلم بن حجاج، *صحيح مسلم*، بيروت، دار الفكر، بی‌تا.

مشكينى، على، *اصطلاحات الاصول*، قم، نشر الهادى، ۱۳۷۱.

مظفر، محمد رضا، *اصول الفقه*، قم، مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم المقدسة،

بی‌تا.

مفيد، محمد بن محمد، *المقتعة*، قم، مؤسسة النشر الإسلامى، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.

ميرزاى قمى، ابوالقاسم بن محمد حسن، *قوانين الاصول*، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

نساى، احمد بن على، *سنن النسائى*، بيروت، دار الفكر، چاپ اول، ۱۳۴۸.

نورى، حسين بن محمد تقى، *مستدرک الوسائل*، بيروت، آل البيت لاحياء التراث، چاپ دوم، ۱۴۰۸ق.